

ISBN 978-9953-0-1307-7
 People like this
 لوری مور
 ۱۳۰۷

اینجا همه آدم‌ها این جورى اند

شش داستان برگزیده دهه نود

ترجمه مؤده دقیقی



فهرست

۷۲۱/۹۲۹۹
 پادشاهت مترجم
 آسمان سیاوش / جرمی گین
 مردی پاکت و شلوار مشکی / استیون کینگ
 علم جان سلطنت / ارونگ مینگ
 زندگی شهری / امری گوردن
 عزایکبار / ما جون
 اینجا همه آدم‌ها این جورى اند / لوری مور

انتشارات نیلوفر
 www.nilوفر.com

یادداشت مترجم

داستان‌های این مجموعه همه در سال ۱۹۴۰ منتشر شدند
در هر یک به سبب‌های فیزیکی این به دست آورده شد
برگه‌های سابقه‌های این برای انتخاب بهترین داستان‌های کوتاه
سابقه‌های طولانی دارد از آن جمله است چاپه آهنگری که در
ترجمه‌های این استاد داستان کوتاه در سال ۱۹۶۸ پدید آمده
شد. در این مجموعه داستان‌های همه ساله از میان بهترین
داستان‌های کوتاه منتشر شده در نشریات آمریکایی و کانادایی
به دست آمده‌اند و هرگز نند و در مجموعه‌های منتشر می‌کنند
که همه داستان‌ها و آن میان تمام‌های اول تا سوم را به خود
اختصاص می‌دهند. در مجموعه داستان‌های مردی با

فهرست

- | | |
|-----|--------------------------------------------|
| ۷ | یادداشت مترجم |
| ۱۱ | آسمان سیاه شب / جرمی کین |
| ۴۵ | مردی باکت و شلوار مشکی / استیون کینگ |
| ۸۱ | هلیم جان سخت / وانگ مینگ |
| ۱۱۹ | زندگی شهری / مری گوردن |
| ۱۴۹ | خرابکار / ها جین |
| ۱۶۹ | اینجا همه آدم‌ها این جور می‌اند / لوری مور |

یادداشت مترجم

داستان‌های این مجموعه همه در دههٔ ۱۹۹۰ منتشر شده‌اند و هر یک به مناسبتی جایزه‌ای ادبی به دست آورده‌اند. سنت برگزاری مسابقه‌های ادبی برای انتخاب بهترین داستان‌های کوتاه سابقه‌ای طولانی دارد؛ از آن جمله است جایزهٔ آ. هنری که در بزرگداشت این استاد داستان کوتاه در سال ۱۹۱۸ بنیان گذاشته شد. داوران این مسابقهٔ ادبی همه ساله از میان بهترین داستان‌های کوتاه منتشر شده در نشریات امریکایی و کانادایی بیست داستان را بر می‌گزینند و در مجموعه‌ای منتشر می‌کنند که سه داستان از آن میان مقام‌های اول تا سوم را به خود اختصاص می‌دهند. در مجموعهٔ حاضر، داستان‌های «مردی با کت و شلوار مشکی»، «زندگی شهری» و «اینجا همهٔ آدم‌ها این جور می‌اند» برندهٔ مقام اول این مسابقهٔ ادبی در سال‌های اخیر بوده‌اند.

انتخاب داستان‌های این مجموعه کار آسانی نبود. در واقع، فکر تهیهٔ چنین مجموعه‌ای بعد از ترجمهٔ یکی دو داستان آن شکل گرفت. چاپ این داستان‌ها در نشریات، به دلیل طولانی بودن اغلب آنها، امکان‌پذیر نبود و، از طرفی، امکان چاپ مستقل هر یک از آنها به صورت کتاب نیز وجود نداشت. داستان‌ها از مجموعه‌های مختلفی انتخاب شدند که به چاپ

آسمانِ سیاهِ شب

در اتاق نشیمن خانه‌ام نشسته‌ام و دلم یک فنجان چای تازه‌دم می‌خواهد، دوروتی^۱ را صدا می‌زنم بینم او هم چای می‌خواهد یا نه. می‌دانید سر و کله‌کی پیدا می‌شود؟ کارول^۲، دخترِ کوچکم. می‌آید توی خانه و می‌گوید: «بابا، حالتان چطور است؟»، و من می‌گویم:

«خوبم، الان می‌خواستم چای دم کنم. تو هم هوس چای کرده‌ای؟»
و او می‌گوید:

«من برایتان چای درست می‌کنم، زحمت نکشید، راحت باشید.»
بعد من می‌گویم:

«می‌خواستم بینم دوروتی هم چای می‌خواهد یا نه»، اما او می‌گوید:

«نگران دوروتی نباشید، بابا»، و می‌رود توی آشپزخانه.
دخترِ خوبی است این کارولِ من، هرکاری از دستش بریاید برای دیگران می‌کند. فیلیپ هم اینجاست، شوهرش را می‌گویم. اما ندیدم کی آمد تو. می‌گوید:

«خوب، بابا، کارها چطور پیش می‌رود؟»، آن وقت من می‌گویم:
«چه کاری؟» چون منظورش را نمی‌فهمم.

1. Dorothy

2. Carol